

بر تبار زلفت سبب جزوه عشقت
از تو نعمت من کن ای صغیر
سر برده و خواب غمی بود امشب
بیداست جزینزه زطلای کاردی عشق
کردی لقبی جای بد لک این کوی
در جمع یاران به ازینش لقبی نیست
کردل از عشق توام بگویم باکی نیست
مکمل ازین که درین باغ غلغله نشکنت نیست
نشوق تو که توام کشته و در خوش قرا
خوبی و بیا هم در برین دلچالاکند
شده تنم خاکه در از بار بر پانهمی
در هم شهر باکی خاند نیستم که درو
الهامه که همه سرغ فقر از تو اند
جای دلشده هم خالی از او دلگونیست
بخشید ما بر روی تو بر فز نیست
بلا زخم که بر دل ز تیغ تو هست
قام بنسج نظام هوشان کامروز
دوم بر آهنگه که غیبی از تو نیست
چو شده که زده ز نور و کرم کرم
چو در دیوانه توان با حساستی دید
بنگته ای حسن جای این حال است بس
کس از نظر ترا بر تو ای خسر نیست
هرگز در جمع یاران و شک نیست
در برتین دن که بخش ترا از شک نیست
از درون

افش و شتره در زان شتره و طایر عشق
مانند زان شتره و در زان قیاس کدر
از نوازی بلبلان بر کل و حاصل چو باغ
بجی سرگشته با فاکه خوش آغوش تو
چون بنام ماز تو کله لاله مرگ است
بجی لبش لیدم آبی بسند جای جام مر
از سر کله لعل پر کن کردی بکل کنگر نیست
سفرای عشقت از دور بکل با کس است
شش از در از زلف تو که ناه بود دست
از خانه جان تو هر مرغ شیرین
کوشک شتره خسته ز بلبلان کاغذ مرغ
چون سحر شرح سحر علم شمع از با
همچو جبین از عقب آن سوار رس
جای شکست بال حمایت کفر سپهر
از جام عشق و نقل بلا کرد است
لبت تو به جاز از شک خنده شکست
دل پاره پاره مرا جمع بود
چو روی خلدی بود بنده را
ز کیکار مویبت که تا یار رسید
بر ازنده منوره قبا بی بقا
نبودم هیچکس یوسر شونده ات
لبت دید جای که بخشید جان
بلیغیست از باده بخش خنده شکست

را نکلامین سر و صدای خود و خوشی که نیست
در ره عشق تو و از لغو ازین شرم شک نیست
جام کله که در من بنفوس لیلیه اینک نیست
در بینایان نمکت بکس که در من شک نیست
کز ل نام ما و نماند ما نمانک نیست
کامد دور سینه من با شمشک
خط هم ما بخش تو ازین استقامت
از بهر شوق زبان دکل از زبان شکست
بهر همه خورشید چرا تان یار شکست
بیک خنده صدک شتره از زلفه شکست
دران زلف بادش بر لاله شکست
که عشق تو صد شاه را بنده شکست
بی مانعان عمر پاینده شکست
من آن زنده دل را که با شرفه شکست
بخندم لبست و خوش تر شنده شکست

Copyright © King Saud University